بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم‏

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ‏ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَيِّدَنَا وَ نَبِیِّنَا أبُوالقَاسِم مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَی أهْلِ بَیْتِ الطّاهِرين وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلی اَعْدَائِهِم اَجمَعينْ

قیام متصل به رکوع که از اجزاء رکنی نماز هست یعنی چه سهوا چه عمدا اگر ترک بشه یا زیاد بشه این نماز باطله چون رکن معناش یعنی عمدا یا سهوا ترک بشه نماز باطله.حالا این سوال که شده است که این مسئله مکررا عرض شده که اگر کسی در حالی که مشغول قرائت هست مثلا یک کلمه یا دو کلمۀ از آخر سورۀ توحید مثلا وَ لَمْ یَکُن لَهُ کُفُواً أحَد را این در حال رفتن به رکوع گفته در حالی که این میرفت به رکوع در اون حال این دو کلمه را آخر قرائت گفته وَ لَمْ یَکُن لَهُ کُفُواً أحَد در حال رفتن به رکوع بوده خب حالا این سوالش این بود که اینجا اون قیام متصل به رکوع ترک شده و این نماز باطل میشه ولی خب اینطور نیست اگر بر فرض اینجور هم انجام داده باشه که دو کلمه از آخر قرائت را در حال رفتن به رکوع گفته باشه اینجا قیام متصل به رکوع ترک نشده چون بعضی خیال می‌کنند که قیام متصل به رکوع اینه که وقتی قرائت تمام شد یه قدری بایسته بعد بره به رکوع خیال می‌کنند که اون که بعد از قرائت می‌ایسته اون قیام متصل به رکوعه در حالی که اینجور نیست قیام متصل به رکوع همون قیامی ست که دنبالش رکوع است این قیام خب قیام که بوده یعنی بعد از اینکه تکبیرة الاحرام گفته مشغول قرائت بوده دیگه در حالی که قائم بوده قرائت را می‌خوانده پس این قیام انجام شده قیام متصل به رکوع همون قیامی ست که دنبالش رکوع است خب در این مسئله ای که سؤال شده در این صورت قیام متصل به رکوع انجام شده دیگه ولو اینکه در حال قرائت بوده و در حال قرائتم قائم بوده بعد رفته به رکوع دیگه پس اون ترک نشده اونی که ترک شده قیام در حال قرائت و اون طمانینه ای که باید در حال قرائت واجبه داشته باشه اون ترک شده چون باید قرائت هم در حال قیام باشه دیگه خب یک قسمت از قرائت در حال قیام نبوده و موقعی که وَ لَمْ یَکُن لَهُ کُفُواً أحَد را میگفته که جملۀ آخر قرائت هست اون در حال قیام نبوده در حال رفتن به رکوع بوده و اون طمانینه ای که واجب است در حال قرائت داشته باشه اون نداشته در حالی که میگفته وَ لَمْ یَکُن لَهُ کُفُواً أحَد بدن حرکت داشته پس اونی که ترک شده قیام در حال قرائت ترک شده و اون طمانینۀ در حال قرائت اون ترک شده وگرنه قیام متصل به رکوع انجام شده خب انجام شده این ترک شده اونوقت این قیام در حال حرکت واجب رکنی نیست غیر رکنیه یعنی اگر عمدا ترک بشه نماز باطله.طمانینۀ در حال قرائت واجب غیر رکنیه رکنی نیست که اگر عمدا ترک بشه نماز باطله اگر سهوا باشه عیبی نداره.حالا این سوال کرده که در حالی که میخواستم بروم رکوع گفتم وَ لَمْ یَکُن لَهُ کُفُواً أحَد در حال رفتن به رکوع گفتم این اگر عمدی بوده نماز باطله برای اینکه عمدا اون قیام در حال قرائت که واجبه ترک شده و عمدا طمانینۀ در حال قرائت ترک شده اگر سهوا بوده عیبی نداره سهوا بوده توجه نداشته و جایی دیگه فکر می‌کرده و در حال رفتن به رکوع وَ لَمْ یَکُن لَهُ کُفُواً أحَد اونوقت گفته این سهوا بوده پس اونی که سهوا ترک شده قیام در حال قرائت و طمانینۀ در حال قرائت این ترک شده بعد نمازش درسته منتهی بعد از نمازش هم احتیاطا البته این هم احتیاطا سه تا سجدۀ سهو بجا میاره برای اون قیام ترک شده یا برای اون طمانینۀ ترک شده برای این سجدۀ سهو احتیاطا بجا میاره حالا اون هم باز محل این هست که بعضی ها فتوا نمی‌دهند ولی احتیاطا این هست که اونو بجا بیاره.پس قیام متصل به رکوع ترک نشده و قیام متصل به رکوع اون نیست که حالا بعد از قرائت بایسته بعد بره به رکوع حالا چون قیام مستحبه بعد از اینکه قرائت تمام شد اندکی بایسته بره به رکوع قیام مستحبه واجبم نیست قیام در حال قرائت واجبه طمانینۀ در حال قرائت واجبه بعد از ختم قرائت اندکی می‌ایسته میره به رکوع این ایستادن مستحبه این واجب هم نیست پس بنابراین در این مسئله نماز باطل نیست اگر عمدی نباشه حالا اگر عمدا بوده حالا که خب معلومه اون قیام در حال قرائت یا طمانینۀ واجب در حال قرائت ترک شده عمدا ترک شده نماز باطله اگر سهوا باشه اشکالی نیست.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْیَنَ قَالَ عَسَیٟ رَبِّی أَنْ یَهْدِیَنِی سَوَاءَ السَّبِیل[[1]](#footnote-2)

هنگامی که به سوی مدین روی آورد، گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست [که انسان را به نتیجۀ مطلوب می‌رساند] راهنمایی کند.

دنبالۀ داستان حضرت موسی علیه السلام که در آیات قبلی خواندیم بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام از قصر فرعون بیرون آمد بعد هم برخورد کرد با یک صحنۀ مقاتلۀ سبطی و قبطی و اون قبطی را خواست که مظلوم را از دست او جدا کند او را کشت و بعدش هم در مخاطره قرار گرفت دیگه برای اینکه اون قبطی از اطرافیان فرعون بود و فرعون هم که این براش پیش آمده بود این مسائل که موسی علیه السلام با او درگیری دارد و بهرحال در تعقیب حضرت موسی بودند و تصمیم هم گرفتند برای قتل حضرت موسی اون مرد مومن آل فرعون که خواندیم در آیۀ قبل وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَی المَدِینَةِ یَسْعَیٟ [[2]](#footnote-3) این مومن آل فرعون که از وابستگان به فرعون بود اما مومنی بود که مکتوم کرده بود ایمان خودش را او آمد خبر داد به موسی علیه السلام اینها در کمین تو هستند در مقام قتل تو هستند ولذا از مصر خارج شد خَرَجَ مِنهَا خَائِفاً یَتَرَقَّب[[3]](#footnote-4) که عرض شد که احساس نا امنی کرد دید که دیگه محیط مصر براش امن نیست بیرون آمد از مصر در حالی که انتظار حوادث ناگوار هم داشت یَتَرَقَّب یعنی هر لحظه ای ممکن بود منتظر بود که حادثه ای پیش بیاد و تصمیم گرفت از مصر بیرون برود به سمت مدین برود این فکر درش پیدا شد که به سمت مدین برود مدین شهری ست که اونجا نوشته اند اونوقت حالا دیگه اسمش چی باشه نمیدونم اون موقع شهر مدین بله در جلو شامات بوده و در سمت شمال حجاز و که از قلمرو حکومت فرعون خارج بوده شهری بوده که دور بوده از مصر و از قلمرو حکومت خارج بوده این بود تصمیم گرفت اونجا برود وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْیَنَ[[4]](#footnote-5)1 تِلْقَاءَ یعنی جانب به سمت مدین تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْیَنَ یعنی به سمت مدین رو آورد رو به سمت مدین آورد خب در عین حال هم بسیار خب براش مشکلاتی بود دیگه برای اینکه او جوانی ست که چون بطوری که روایات هست که بَلُغَ اَشُدَّه در سن هجده سالگیش بوده این جریان پیش آمده خب او هم جوانی ست که در ناز و نعمت پرورش یافته توو قصر فرعون بوده دیگه تا بحال به این مشکلات برنخورده حالا توو بیابان بیفته و بعد هم با پای پیاده و تنها و در حال خوف و اضطراب و نگرانی و خب معلومه خیلی براش دشواره دیگه آدمی که در یک ناز و نعمتی پرورش پیدا کرده حالا ناگهان بیفتد در یک صحنۀ مشقت خب معلومه خیلی دشواره براش چون از اول کودکی در قصر فرعون بوده اونجا زندگی کرده و از همه جهت موجبات رفاه براش فراهم بوده و این خودش فداکاری عظیمیه که چنین زندگی غرق در نعمت را فقط برای رضای خدا و دفاع از حریم ایمان و برای جلوگیری از ظلم و ستم و حمایت از مظلومان خب خودش را به بلا انداخته دیگه.این خودش فداکاریه عظیمیه.از این زندگی پر نعمت دست کشیده فقط برای رضای خدا که در مقابل ظالم تسلیم نباشد و با او سازش نداشته باشه حالا افتاده در میان بیابان و گرسنه هم هست و تشنه هم هست و حتی نوشته اند که گاهی با پای برهنه هم میرفت مثل اینکه لباس و اینها هم براش فراهم نبوده با پای پیاده هم میرفت خب غذاش زاد و توشه ای هم نداشته مرکبی نداشته از این گیاه های بیابان و برگ های درختان اینها تغذیه می‌کرد به این کیفیت حالا چند روز دیگه در قران نداریم که چقدر طول کشید تا از مصر به مدین رسیده باشه بنابر نقل روایات تفسیری هشت روز در راه بوده بهرحال هشت روز شبانه روز در راه بوده با همون حال اضطراب که فرعونیان دنبالش بودند می‌گشتند که پیداش کنند قتل و دستگیری و اینها دیگه.این جریانی پیش آمده و حالش معلومه ولی تنها یک سرمایه داشت و اون سرمایه ایمان و توکل به خدا بود ولذا اینجا هم دارد که قَالَ عَسَیٟ رَبِّی أَنْ یَهْدِیَنِی سَوَاءَ السَّبِیل[[5]](#footnote-6)2 یعنی من تمام امیدم به پروردگار من است رب من کسی که صاحب اختیار من است او در این مراحل گذشته مرا حفظ کرده از همون حال انعقاد نطفه گرفته تا وضع حملش و تا افتادن به دامن فرعون و همۀ این مراحل گذشته او حامی من بوده حالا اتکاء من به اوست عَسَیٟ رَبِّی أَنْ یَهْدِیَنِی سَوَاءَ السَّبِیل امیدوارم که پروردگار من به راه مستقیم هدایتم کند اون راهی که مرا به سعادت برساند هم از جهت دنیوی هم از جهت اخروی که از گرفتاری فرعونیان هم تخلص پیدا کنم.امیدوار این هستم وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْیَنَ وقتی رو به سمت مدین آورد قَالَ عَسَیٟ رَبِّی أَنْ یَهْدِیَنِی سَوَاءَ السَّبِیل خب این طی مسافت شد تا رسید به نزدیک مدین.حالا چون قرآن کریم دیگه خصوصیاتی بیان نمیکنه دیگه جزئیاتی در این جریان بوده مسلم در این هشت روز وقایعی بوجود آمد چطور شده بهرحال اونی که منظور قرآن هست مسائل تربیتی ست که روحیات اون انسان را نشان می‌دهد چه فداکاری ها شده و چه زحماتی وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْیَن[[6]](#footnote-7)1 رسید به آبی که در خارج شهر مدین بود ورود در اینجا به معنای رفتن در آب نیست که دخول باشه ورود یعنی اشرافه یعنی کنار چیزی آمدن ورود گفته میشه دخول رفتن در میان آبه ورود نه کما اینکه در مورد جهنم داریم که وَ إِنْ مِنکُم إلَّا وَارِدُهَا کَانَ عَلَیٟ رَبِّکَ حَتْمًا مَقْضِیًّا[[7]](#footnote-8)2 همۀ شما ورود به جهنم دارید انبیاء اولیاء همه اول کسی هم که ورود میکنه رسول اکرمه که قدم به جسر و صراط می‌گذارد و رد می‌شود این خودش وروده یعنی چون اشراف همۀ انسانها باید در جهنم از جسر عبور کنند نه داخل جهنم بشوند نه اینکه همه داخل می‌شوند اینجور نیست همه ورود دارند یعنی همه از اون جسر عبور می‌کنند و جسر هم روی جهنم کشیده شده بنابراین ورود به این معنا گفته میشه وَ إِنْ مِنکُم إلَّا وَارِدُهَا اینجا هم وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْیَن رسید کنار آب مدین نه اینکه حالا داخل آب رفته باشه وَرَدَ مَاءَ مَدْیَن رسید کنار چاه آبی که در خارج شهر مدین بود که می‌آمدند برای گوسفندهاشان آب ببرند یا برای شرب خودشان بهرحال اونجا چاه آب بود وَرَدَ مَاءَ مَدْیَن وَجَدَ عَلَیهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ یَسْقُون[[8]](#footnote-9)3 اونجا دید که یه گروهی از مردم اجتماع کردن کنار اون آب و گوسفندها حیواناتشان را سیراب می‌کنند سَقْی یعنی سیراب کردن حیوانتشان را سیراب می‌کنند آب می‌دهند وَجَدَ عَلَیهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ یَسْقُون وَ وَجَدَ مِن دُونِهِمُ امْرَأَتَینِ تَذُودَانِ[[9]](#footnote-10)4 بعد دید که در کنار اونها مِن دُونِهِمُ یعنی در میان اونها نبودند دو تا زن را دید.دو تا زن هستند اینها فاصله دارند با اونها و اونجا ایستاده اند و نمی‌گذارند گوسفندهاشان برای آب خوردن ببرند دید اونها مشغول آب دادن هستند و این دو تا زن هم در کنار ایستاده اند و اینها هم گوسفند ها را آورده اند تا آب بدهند منتهی نمی‌روند مانعند از این اینکه جلو بروند وَجَدَ مِن دُونِهِمُ امْرَأَتَینِ تَذُودَانِ ذُود به معنای منعه یعنی جلوگیری می‌کردند این زنها نمی‌گذاشتند که این گوسفندهاشان بره داخل گوسفندهای اونها بشود و چون باید خودشان هم بروند و اگر بنا شد گوسفندها بروند جلو ناچار خودشان هم باید بروند خودشان هم داخل مردها می‌شوند و براشان درست نبوده این بود که اینها نمی‌ذارند این گوسفندها جلو بروند تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُکُمَا [[10]](#footnote-11)1 این بود جلو آمد دید که خب اینها همش بقول خودشان نوبتشان را گرفتند و بعضی ها نوبت به کسی نمی‌دهند در این جور جاها از سر و دوش همدیگر بالا می‌روند و فقط می‌خواهند به خودشان برسند دیگه همه در فکر خودشان هستند نه تنها ایثار نمی‌کنند که حالا دیگران ضعیفند اونا بیان جلوتر مثلا جلوتر از ما نه حتی نوبت هم می‌گیرن برای خودشان نوبت به دیگران نمی‌دهند جناب موسی دید این وضعه او هم که مردیست که در مقابل ظلم نمی‌تواند سکوت کند دیگه یعنی اصلا برنامش همینه به همین جهت بیابانی شده که در مقابل ظالم بایسته و نگذارد حق مظلوم ضایع بشود دید اینجا حق اونها ضایع میشه اینها هم ایستاده اند نمی‌توانند جلو بروند اونها هم که در فکر اینها نیستند این بود جلو آمد مَا خَطْبُکُمَا خطاب کرد به این دونفر این زن ها کار شما چیه؟ خَطب یعنی کار مهم و مقصود.منظور شما چیه اینجا ایستاده اید؟ مَا خَطْبُکُمَا یعنی چطور شما آمده اید مثلا حالا یه مردی نداشته اید بیاید برای اینکار؟و تازه آمده اید چرا نمی‌گذارید جلو بروند این گوسفندها؟ مَا خَطْبُکُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِی حَتَّیٟ یُصْدِرَ الرِّعَاءُ[[11]](#footnote-12)2 گفتند ما اولا چرا آمده ایم بعضی دارد که ما چون پدری داریم که پدر ما کهنسال هست و پیر هست و شخص محترم و بزرگواری هست یعنی شأن او نبوده که بیاد گوسفندها را آب بده و همین که پیرمرده توانایی نداشته که بیاد مردی هم نداشته ایم این کار را انجام بده برای این ما آمده ایم اما اینکه حالا چرا نمی‌گذاریم جلو بروند گوسفندها منتظریم که این رِعاء آب بدهند بروند و خلوت که شد ما برویم لَا نَسْقِی ما گوسفندها را آب نمیدیم حَتَّیٟ یُصْدِرَ الرِّعَاءُ رِعاء جمع راعیه راعی یعنی چوپان.چوپان ها جمع شده بودند چونپان ها که آمدند گوسفند ها را آب بدهند ما جلو نمیریم ما صبر می‌کنیم که اینها خلوت بشوند و بروند بعد ما برویم لَا نَسْقِی حَتَّیٟ یُصْدِرَ الرِّعَاءُ تا این چوپان ها آبگاه را خلوت کنند وَ أَبُونَا شَیْخٌ کَبِیرٌ [[12]](#footnote-13)3 پدر ما هم مرد بزرگوار و مُسِنّی ست چون شَیْخٌ شخص بزرگوار هم شَیْخٌ گفته میشه محترم یعنی شخص محترم و بزرگواری که اینها دختران شعیب بودند حضرت شعیب علیه السلام که از انبیاء و پیغمبران بزرگوار هست او در مدین سکونت داشته و این دو تا هم دختران شعیب بودند گفت پدر ما شَیْخٌ کَبِیرٌ و ما هم ایستاده ایم تا خلوت بشه این بود که حضرت موسی علیه السلام اینجا جا دارد که حمایت کند و کمک کند که اینها کارشان زود انجام بشه آمد جلو

فَسَقَیٟ لَهُمَا [[13]](#footnote-14)1 آمد داخل این جمعیت شد و تقریبا که چرا شما نوبت نمی‌دهید به اینها و خودش رفت جلو که آب بده در روایات در قرآن که نیست آب کشیدن کار مشکلی بوده دلوی که بوده سنگین بوده چند نفر باید جمع بشوند تا این دلو آب را بالا بکشند چه بسا ده نفر نوشته اند دست به دست می‌دادند تا این دلو را بالا بکشند اینها دیدند که اونها آمدند جلو مثلا طرفداری از اونها می‌کند خب بسیار خب این تو و این دلو اگر می‌تونی خب آب بکش جناب موسی آمد و خب دلو را گرفت اونها باورشان نمیشد یک نفره بتواند مثلا آب بکشد اون کسی که با یه مشت آدم میکشه خب معلومه خب معلومه او می‌تواند تکان بده این دلو را از چاه بالا بکشه همین کار را هم کرد آمد دلو را گرفت و انداخت در میان چاه و آب و یک تنه کشید بالا و با همون یک دلو گوسفندها و اینها را سیرابشان کرد. فَسَقَیٟ لَهُمَا کار اونها انجام شد بعد اونها رفتند بعد اینها زودتر هم رفتند به خانه چون هر روز شعیب علیه السلام میدید اینها دیر می‌آمدند امروز زود آمدند حضرت موسی عیله السلام رفت کنار یک سایه ای خب دیگه حالا منیع الطبع هم هست حالا به کسی نمیگه این همه براشان کار کردند مزد بدید مثلا در مقابل این کار ولی خب هم گرسنه هست و هم تشنه هست و اما رفت در سایه ای که اونجا بود ثُمَّ تَوَلَّیٟ إِلَی الظِّلِّ [[14]](#footnote-15)2 رفت سایه ای حالا درختی بوده هر چی بوده رفت زیر سایۀ اون دیوار غریبه دیگه آشنا که نیست خب آدم غریبی هست و بعد هم خسته و بی خوابی کشیده و گرسنه و اینها تَوَلَّیٟ إِلَی الظِّلِّ ولی خب چون همه جا ارتباطش با خداست اینجا هم فقط با خدا صحبت می‌کند نه از اونها چیزی خواسته که مثلا من گرسنه ام چیزی به من بدهید نه از اینها مزد کار خواسته رفته سایه تَوَلَّیٟ إِلَی الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ با خدا مناجات کرد رَبِّ إنِّی لِمَا أَنزَلتَ إلَیَّ مِن خَیرٍ فَقِیرٌ [[15]](#footnote-16)3 همین قدر اظهار نیاز کرد به خدا که خدایا من فقیرم به کسی چیزی نمیگه ولی خب در مقابل خدا اظهار فقر می‌کند خدایا من فقیرم و هر چه هم بمن برسانی من مستحقش هستم خب باز هم با کمال ادب عبودی صحبت کرده پیشنهاد هم نکرده هی دعوا کند با خدا مثلا ما از طرف تو آمدیم آواره شدم از وطن و مثلا به این گرسنگی و تشنگی نه پیشنهاد هم به خدا نمیده بگه این کار را بکن نه همین قدر من فقیرم رَبِّ إنِّی لِمَا أَنزَلتَ إلَیَّ مِن خَیرٍ فَقِیرٌ اگر هر چه هم به من خیری برسانی مثلا من نیازمندم.حضرت ایوب علیه السلام با آن همه ناراحتی ها همین قدر رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنتَ أرْحَمُ الرَّاحِمِینَ[[16]](#footnote-17)4 حتی نگفت شفا بده همین قدر خدا گرفتاری به سراغم آمده تو ارحم الراحمینی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنتَ أرْحَمُ الرَّاحِمِینَ گرفتاری به سراغم آمده اینجا هم حضرت موسی خدایا من فقیرم محتاجم نیازمند به تو هستم رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلتَ إلَیَّ مِن خَیرٍ فَقِیرٌ[[17]](#footnote-18)1

خب همین بالاخره اظهار نیاز به خدا و اون هم کمک از مظلوم و کار خیر انجام دادن راه باز شد براش دیگه خداوند مشکلاتش را اینجا حل کرد و راه بسیار بزرگی براش گشوده شد که دنبالش اون خیرات و برکات رسید هم مادی و معنوی اینجا بود که نشسته بود با خدا مناجات می‌کرد دید که اون دخترها که رفته اند یکیشان برگشته میاد اما خیلی با حیا و با شرم و با وقار گام بر می‌دارد فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا [[18]](#footnote-19)2 چون وقتی که اون دخترها که رفتند پیش پدر او تعجب کرد که چطور زود آمدید شما؟بعد جریان را گفتند یه شخصی یه جوانی بله آمد و برای ما آب کشید گوسفندها را سیراب کردیم برگشتیم.حضرت شعیب خب معلومه پیغمبر بزرگوار خدا راضی نیست که فردی کاری کرده باشه و مزدی به او نداده باشن این بود فرستاد دخترش را یکی از اینها را برو بگو همون جوان را بگو بیاد مزد کارش را بدهم دید که آمد فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا یکی از این دخترها برگشته به سراغش میاد اما تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیَاءٍ[[19]](#footnote-20)3 یعنی با حیا کلمۀ استحیاء به معنای اون نهایت درجۀ حیا را نشان می‌دهد نفرمود تَمْشِی عَلَی حَیَاءٍ ، تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیَاءٍ نشان می‌دهد نحوۀ راه رفتنش و حرکات و رفتارش معلومه که خیلی با وقار و با متانت و با حیاء و با شرم قدم بر میدارد جلو آمد همین قدر یه جملۀ کوتاهی گفت که قَالَتْ إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا [[20]](#footnote-21)4 گفت پدرم شما را دعوت می‌کند که بیایی مزد کارت را بدهد چون برای ما کاری انجام داده ای گوسفندها را سیراب کرده ای پدرم شما را دعوت کرده که مزد کار بدهد قَالَتْ إِنَّ أَبِی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا خب وسیلۀ خوبی شده حضرت موسی هم که دنبال یه چنین کاری هست معلوم شد که کسی که دعوت می‌کند او را یه مرد بزرگواریه که حاضر نیست که یک کسی بی مزد کاری انجام بده براش.او حرکت کرد فَلَمَّا جَاءَهُ حرکت کرد دنبال اون دختر که حالا او جلو بیفته که راهنمایی کند و ایشان هم دنبالش برود.یه چند قدمی که رفتند فرمود که تو بیا دنبال من حرکن کن من جلو می‌افتم سر دو راهی که رسیدیم یا چند راهی مرا راهنمایی کن.خب این هم یک مسئلۀ عفّت و امانت بزرگیه چون نمیخواد حتی از پشت سر هم قامت زنی را که نا محرم است ببیند قامت او را از پشت سر هم نمیخواد ببینه یا باد گاهی می‌وزید که تند بود ممکن بود مثلا یه گوشه ای لباس او اندکی کنار برود مثلا قسمت پایین مچ پای او دیده بشود همین مقدار رعایت این مطلب را کرد که گفت تو بیا عقب من جلو می‌روم و هر جا دو راهی رسیدیم تو راهنمایی کن که هم قامت او را از پشت سر نبیند و اگر یه بادی هم بوزد و لباسی کنار برود این دیگه مصونیت داشته باشه. این بود فَلَمَّا جَاءَهُ آمد تا وقتی که رسید به خانۀ شعیب علیه السلام دید که مردی بزرگوار و مسن نشسته و قصه را نقل کرد گفت تو کجا بودی از کجا آمده ای و برای چه آمده ای وَ قَصَّ عَلَیهِ القَصَصَ [[21]](#footnote-22)1 اونچه سرگذشتش بود برای او بیان کرد قَالَ لَا تَخَفْ حضرت شعیب هم به او امنیت داد که هیچگونه نگران نباش دیگه از چنگال ظالمان نجات پیدا کرده ای اینجا از قلمرو حکومت فرعونیان بیرونه لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ القَومِ الظَّالِمِینَ دیگه اینجا امنیت داری و از دست ستمکاران نجات پیدا کرده ای حالا اونجا دختری که معلومه دختری که آمده بود او را دعوت کرده بود او به سخن درآمد به پدر گفت قَالَتْ إِحْدَاهُمَا یَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ[[22]](#footnote-23)2 به پدر گفت پدر این را استخدام کن این جوان را نگه دار استخدام کن که به کارهای ما برسه شما که خودت پیرمردی نمی‌توانی ما هم که خب زن هستیم دیگه و این را استخدام کن اجیرش کن إنَّ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ القَوِیُّ الأَمِینُ [[23]](#footnote-24)3 بهترین کسی که می‌توانی استخدام کنی اون کسی ست که هم قوی زورمنده هم امینه.خب این از کجا فهمیده بود که حالا این هم زورمنده هم امینه؟سوال میکنه پدر جواب میده.زورمندیش برای اینه که آمد کنار چاه یه دلوی که چند نفر می‌خواستند از آب بکشند یک تنه از چاه کشیده این علامت زورمندیشه اما امین بودن به این جهت من افتادم جلو به من گفت تو عقب بیا که من جلو باشم که حتی قامت من را از پشت سر نبیند این علامت امانت اوست یعنی هم قوی هست هم امینه.خب اینم نشان میده که هر کاری باید اون متصدیش دو تا داشته باشه دو تا صفت داشته باشه دیگه هم به قول امروزی ها تخصص هم تعهد دیگه اینو ما میگیم.میگیم هم متخصص باشه هم متعهد باشه هم کاردان باشه در اموری که به او محوّل شده و هم اینکه دیندار باشه امین باشه این دو صفت لازمه در هر مدیری که میخواهد اداره ای کند اداره ای را مؤسسه ای را باید درش باشه دیگه قویِّ امین باشه هم نیرومند نه حالا زور و بازو پهلوان باشه نه در همون کارش بتواند خوب اداره کند و تمام ابعاد کار را در نظر بگیره در تنظیم کار در تدبیر امور توانا باشه دیگه این قوی به این معنا زور بازو منظور نیست.حالا در هر کاری که هست تخصص در اون کار داشته باشه دیگه بصیر باشه در اون کار علاوۀ بر این امین هم باشه تنها آدم خوب بودن که کافی نیست آدم خیلی خوبیه آدم مقدسیه مثلا و هیچوقت دروغ نمیگه اما کاری ازش بر نمیاد تنها آدم خوب بودن و متدین و مقدس بودن و نماز خوان و روزه بگیر بودن این تنها کافی نیست باید کارآمد هم باشه از اون طرف کارآمد باشه ولی خائن باشه خیلی قویه خیلی مدبره اما آدم خائنیه امین نیست دین ندارد تقوا ندارد این هم مضره هر دو مضر هستند هر دو را داشته باشد اگر آدمی باشد آدم خوب اما بی تخصص آدم متخصص بی تعهد هر دویش غلط است باید هر دو با هم باشه قوی امین در همۀ مراحل انبیاء علیهم السلام درشان لازمه هم عالم باشند و هم معصوم دیگه علم و عصمت در انبیاء لازمه علم و عصمت در اولیاء خدا ائمۀ هدی علیهم السلام لازمه تا برسیم به پایین تر در مراجع تقلید هم علم لازمه هم عدالت لازمه دیگه هم مجتهد باشه یعنی دارای قوت استنباط قوی باشه در استنباط احکام و هم امین باشه عادل باشه خدا ترس باشه در همه جا همین جوره دیگه در همۀ مراحل کسی را مؤسسه ای دارد به اختیار میگیرد مکتبی را و اداره ای را باید در جامعۀ اسلامی این دو ویژگی ها را داشته باشه إنَّ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ القَوِیُّ الأَمِینُ برو استخدام کن بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی کسی ست که هم امین باشد و هم قوی باشه.این دختر شهادت داد که این جوان را ما تجربه کرده ایم این هم قوی هست هم امینه.خب حضرت شعیب هم بسیار خب قبول کرد این مطلب را و از موسی علیه السلام خواست که شما قبول می‌کنی قَالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ[[24]](#footnote-25)1 اینجا طرف دختر به خواستگاری رفته ما میگیم زشته بده یه پدر دختر دنبال داماد بگرده داماد باید دنبال عروس بگرده دیگه از طرف او باید خواستگاری بشه این خودش چه معنایی داره؟این خودش صورت غلطی ست که در ما پیدا شده که اگر چنان چه پدری مثلا یه دختری دارد واقعا میخواهد با یک جوان خوب و صالحی تزویج کند چه اشکالی داره؟اگر دید یه خانواده ای جوان سالم دارند و خوبند و صالحه این پیشنهاد می‌کنه میگه من یه دختری دارم به این کیفیت و حاضرم با پسر شما تزویج کنم.خب خوبه بده مثلا؟سنت غلطی در ما پیدا شده خوبش هم همینه که حضرت شعیب هم خواستگاری کرده أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ هم خود دختر پیشنهاد کرده هم پدر دختر. قَالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ من میخواهم این کار را کنم یکی از این دو دخترهایی را که می‌بینی یکی از اینها را به تو تزویج کنم إنکاح کنم یعنی به نکاح تو درآورم.ولذا در صیغه های نکاح هم که خوانده می‌شود بعضی فقها احتیاط هم می‌کنند که اون طرف زوج را مقدم کنید أَنکَحتُ موکِّلَتی بإذنِ أبیها علی الصداق این تعبیر درسته أَنکَحتُ موکِّلَتی لموکلی اینجا حضرت شعیب اول زوج را مقدم کرده دیگه أَنکَحکَ می‌خواهم به نکاح تو درآورم دخترم را.خب معمولا غالبا که ما صیغۀ عقد را اجرا می‌کنیم قسمت عمده دختر را مقدم می‌کنیم میگیم که أَنکَحتُ موکِّلَتی لموکلی أَنکَحتُ و زَوَّجتُ مُوَکِّلَتی لِموَکِّلک خب بهترش هم همینه بعضی از فقها هم احتیاط می‌کنند که زوج مقدم باشه أَنکَحتُ موَکِّلک مُوَکِّلَتی بإذن أبیها زَوَّجتُ موَکِّلک مُوَکِّلَتی که اینجا هم میبینیم که در آیات هم میگیم که خب زَوَّجْنَاکَهَا برای اون زینب پیغمبر اکرم داره فَلَمَّا قَضَیٟ زَیْدٌ مِنهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا[[25]](#footnote-26)2 که اونجا هم اون کاف مقدم شده زَوَّجْنَاکَهَا یعنی به تو تزویج کردیم زینب را در دعا هم می‌خوانیم که زَوِّجْنِی مِنَ الحُورِ العِینِ [[26]](#footnote-27)1 متکلم مقدم میشه دیگه زَوِّجْنِی مِنَ الحُورِ العِینِ بهرحال اون مسئلۀ زوج مقدم ذکر میشه که اینجا در آیه هم می‌بینیم که اینجا اون مرد را مقدم ذکر می‌کند أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ [[27]](#footnote-28)2 می‌خواهم به نکاح تو دراورم یکی از این دو دختر خودم را منتهی مهر هم معین کرده دیگه بی مهر که نمیشه مهر میخواد اما نه از مهرهای سنگینی که خیلی عجیبه و کمر شکن یکی میگفت من حساب کردم حضرت زینب حروف ابجد چند تاست به احترام حضرت زینب مثلا دویست تا سیصد تا چهارصد تا همچین چیزها به احترام حضرت زینب! گفتیم خب خدا هم هست در کار به احترام خدا یکی باشه حالا چرا حتما به احترام چهارده معصوم به احترام صدو چهارده هزار پیغمبر به احترام تمام انبیاء میگیم به احترام خدا یکی باشه مثلا چی میشه خدا اینجاها خیلی احترامی نداره.حروف ابجد و اسامی و اینها حالا بهرحال حضرت شعیب هم مهر معین کرده خب مهرش چیه؟ عَلَیٟ أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ[[28]](#footnote-29)3 بله مهر این باشه که هشت سال خدمت ما کنی هشت سال هم کم نیست هشت سال خدمت کارگری حساب کنی چقدر میگیره کارگر در یک روز یک ماه و یک سال و هشت سال خیلی به حساب ما زیاد میشه مهر کمی نیست در اینجا ولی چون چیزی که هست در این هشت سال هزینه اش را هم حضرت شعیب متحمل بود دیگه بالاخره خودش زنش هزینه داشتند دیگه اگر منها کنیم هزینه هایی که خرج کرده برای حضرت موسی با زن و بچه اش از اون مهر کم کنیم خیلی نمی‌ماند خلاصه.مهر باز هم زیاد نبوده به حسب ظاهر نشان میده هشت سال خدمت کردن کارگری کردن هشت سال این خیلی پول میشه ما از اون طرف هم هزینۀ زندگی حضرت موسی با حضرت شعیب بوده دیگه پس خیلی زیاد نیست بهرحال أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ هشت سال خدمت کنی حِجَج جمع حَجّه است یعنی یک سال چون هر سالی حج می‌رفتند ولذا هر سال را حج می‌گفتند به حساب حج حساب می‌کردند اگر می‌خواستند می‌گفتند ده سال می‌گفتند ده حجّه چون هر سال حج می‌رفتند از زمان حضرت ابراهیم حج بوده دیگه منحصر به اسلام نیست بله حضرت ابراهیم به این طرف حضرت آدم هم حج داشته أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ که خلاصه هشت سال خدمت ما کنی اگر هم ده سال ماندی اون اضافه اش بعدۀ خود شماست و اظهار محبت کردی به ما مهر همین هشت ساله. عَلَیٟ أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشرًا فَمِن عِندِکَ اگر ده سال تمام کردی خدمت ما ماندی اون دیگه به خود شماست محبت کرده ای ولی اونی که من از شما می‌خواهم هشت سال خدمت باشه ولذا مبهم نشده که بگیم اینجا مبهم شده هشت یا ده؟نه همون هشت بوده اون دو سالش مِن عِندِکَ دیگه مهر مُجمل نیست مجهول نیست فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشرًا فَمِن عِندِکَ در عین حال من نمیخوام دشوار کنم کار را بر شما اگر استخدام کرده ام کار من سنگین هم نیست وَ مَا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیکَ [[29]](#footnote-30)1 نه من نمیخوام بر شما دشوار بگیرم سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللهُ مِنَ الصَّالِحِین[[30]](#footnote-31)2 خواهی دید که من نه ان شاء الله اگر خدا بخواهد از صالحین هستم یعنی نمیخوام به کسی ظلمی کنم کسی را بخوام ضایع کنم اینجور نیست. سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللهُ مِنَ الصَّالِحِین خب این پیشنهاد حضرت شعیب و بعد هم خواستگاری کردند او هم قبول کرد قَالَ ذَلِکَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ [[31]](#footnote-32)3 جناب موسی هم قبول کردند خب بسیار خب همین مطلب میان من و میان شما باشه یعنی من هشت سال قبول کردم خدمت شما باشم و دختر شما زوجۀ من باشه حالا باز هم اینکه فرموده ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ نه اینکه بگیم باز هم مجهول شد کدام دختر آخه تزویج شده کدام دختر؟ این معلومه این قسمت در صحبت مقدماتی بوده ولی وقتی صیغۀ عقد اجرا شده اون انتخاب شده دیگه.وقتی صیغۀ عقد اجرا می‌کردند معلوم شد کی باید زوجۀ موسی باشه پس این اولش صحبت مقدماتیه إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ باز عروس مجهول نیست این صحبت مقدماتیه که من میخواهم یکی از اینها را تزویج کنم بعد صیغۀ عقد که اجرا شده معلوم شده کدام دختر زوجۀ او شده أیَّمَا الأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ [[32]](#footnote-33)4 هر کدام از این دو مدت را انجام بدهم برای من ستمی نیست یعنی من می‌توانم هشت سال بمانم و دو سال هم اضافه میشه خدمت کنم أیَّمَا الأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَیَّ آخرش وَ اللهُ عَلَیٟ مَا نَقُولُ وَکِیلٌ [[33]](#footnote-34)5 برای اینکه تحکیم کند مطلب را خدا وکیل و شاهد میان من و شماست دیگه یعنی معامله انجام شد و خدا هم شاهد بر ماست وَ اللهُ عَلَیٟ مَا نَقُولُ وَکِیلٌ خب تا اینجا مسئلۀ تزویج حضرت شعیب دخترش را به حضرت موسی علیه السلام.

اللهم صَلِّ عَلَی فاطِمَةَ و أَبِیها و بَعلُها و بَنِیهَا بِعَدَدِ ما أَحَاطَ بِهِ عِلمُک و العَن أعْدَاءَهمُ بِعَدَدِ ما أَحاطَ بِهِ عِلمُک

پروردگارا به حرمت فاطمۀ زهرا علیها السلام در فرج امام زمان ما تعجیل بفرما

گناهان ما را بیامرز

توفیق بندگی با خلوص نیت به ما عنایت بفرما

ما را با معارف قرآن و اهل بیت آشناتر بگردان

حُسن عاقبت به همۀ ما عنایت بفرما

رحمَ اللهُ من قرء فاتحة مع الصلوات

1. . سورۀ قصص، آیۀ 22 [↑](#footnote-ref-2)
2. . سورۀ قصص، آیۀ 20 [↑](#footnote-ref-3)
3. . سورۀ قصص، آیۀ 21 [↑](#footnote-ref-4)
4. 1 . سورۀ قصص، آیۀ 22 [↑](#footnote-ref-5)
5. 2 .همان [↑](#footnote-ref-6)
6. 1. سورۀ قصص، آیۀ 23 [↑](#footnote-ref-7)
7. 2. سورۀ مریم، آیۀ 71 [↑](#footnote-ref-8)
8. 3. سورۀ قصص، آیۀ 23 [↑](#footnote-ref-9)
9. 4. همان [↑](#footnote-ref-10)
10. 1. سورۀ قصص، آیۀ 23 [↑](#footnote-ref-11)
11. 2 .همان [↑](#footnote-ref-12)
12. 3 .همان [↑](#footnote-ref-13)
13. 1. سورۀ قصص، آیۀ 24 [↑](#footnote-ref-14)
14. 2. همان [↑](#footnote-ref-15)
15. 3.همان [↑](#footnote-ref-16)
16. 4.سورۀ انبیاء، آیۀ 83 [↑](#footnote-ref-17)
17. 1 .سورۀ قصص، آیۀ 24 [↑](#footnote-ref-18)
18. 2 . سورۀ قصص، آیۀ 25 [↑](#footnote-ref-19)
19. 3 .همان [↑](#footnote-ref-20)
20. 4 .همان [↑](#footnote-ref-21)
21. 1. سورۀ قصص، آیۀ 25 [↑](#footnote-ref-22)
22. 2. سورۀ قصص، آیۀ 26 [↑](#footnote-ref-23)
23. 3.همان [↑](#footnote-ref-24)
24. 1. سورۀ قصص، آیۀ 27 [↑](#footnote-ref-25)
25. 2 . سورۀ احزاب، آیۀ 37 [↑](#footnote-ref-26)
26. 1.وسائل الشیعه، ج6، ص 465 [↑](#footnote-ref-27)
27. 2. سورۀ قصص، آیۀ 27 [↑](#footnote-ref-28)
28. 3.همان [↑](#footnote-ref-29)
29. 1. سورۀ قصص، آیۀ 27 [↑](#footnote-ref-30)
30. 2 .همان [↑](#footnote-ref-31)
31. 3. سورۀ قصص، آیۀ 28 [↑](#footnote-ref-32)
32. 4. همان [↑](#footnote-ref-33)
33. 5 .همان [↑](#footnote-ref-34)